

رسوخ پراگماتیسم در اقتصاد نهادگرا ۱۱

دکتر ابوالقاسم مهدوی*
حمید پاداش**

چکیده

هدف اصلی مقاله آن است که نشان دهیم پراگماتیسم یک مبنای فلسفی و روش‌شناختی اقتصاد نهادگرا است. همچنین می‌خواهیم نشان دهیم که اقتصاددانان نهادگرا، براساس رویکرد پراگماتیستی خود، از روشهای تحقیق کیفی استفاده می‌کنند. طبق نتایج به‌دست آمده از این تحلیل، پوزیتیویسم منطقی، به‌عنوان مبنای فلسفی اقتصاد متعارف، تفاوت‌های بنیادینی با پراگماتیسم دارد. اقتصاددانان نهادگرا، به‌طورخاص به پراگماتیسم پیرس و دیویی استناد می‌کنند. روش تحقیق مبتنی بر پراگماتیسم، یک روش تحقیق کیفی است که در مقابل روش تحقیق کمی قرار دارد. روش تحقیق کمی در علم اقتصاد از پوزیتیویسم منطقی سرچشمه گرفته است.

1- تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۱۵؛ تاریخ تأیید: ۸۶/۵/۱۵. این مقاله از پایان‌نامه‌ای با عنوان

«بررسی تحلیلی اقتصاد نهادگرا و ارزیابی نقش نهادگرا در فرآیند توسعه ایران» در

دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران برگرفته شده است.

* دانشیار دانشگاه تهران؛ Mahdavi@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد اقتصاد؛ maasoom@gmail.com

واژگان کلیدی: اقتصاد متعارف، اقتصاد نهادگرا، پوزیتیویسم، پراگماتیسم و روش تحقیق.

طبقه‌بندی JEL : B52 ,B41 ,B15

مقدمه

«دکارت‌گرایی ۱» و «پوزیتیویسم ۲» را می‌توان اصلی‌ترین مبنای فلسفی علم اقتصاد رایج در نظر گرفت. «پراگماتیسم» در پایان قرن ۱۹ برای مقابله با پوزیتیویسم و دکارت‌گرایی به‌وجود آمد و در ربع اول قرن بیستم در آمریکا نفوذ شدیدی یافت. رویکردهای مبتنی بر پراگماتیسم در علوم اجتماعی، نهادگرایی در اقتصاد و مکتب شیکاگو در جامعه‌شناسی است.

اصطلاح پراگماتیسم از واژه «پراگما» (*pragma*) برای اولین بار توسط «پیرس ۳» (۱۸۳۹-۱۹۱۴) در سال ۱۸۷۸ به‌معنای «کنش یا عمل ۴» به‌کار گرفته شده است. به‌نظر وی، اندیشه‌های آدمی قواعد عمل برای وی هستند. او معتقد است برای کسب وضوح کامل در اندیشه‌های خود درباره یک موضوع فقط باید تعیین کنیم که آن موضوع چه نتایج عملی متصور می‌تواند داشته باشد و منظور از این نتایج عملی آن است که چه تأثیراتی می‌توانیم از آن انتظار داشته باشیم و چه واکنشهایی باید در مقابل نشان دهیم. به‌رحال دیدگاه پیرس تا زمان «ویلیام جیمز ۵» (۱۸۴۲-۱۹۱۰) چندان مورد قبول قرار نگرفت. بیست سال بعد از پیرس یعنی در سال ۱۸۹۸ ویلیام جیمز در دانشگاه کالیفرنیا مجدداً از «جنبش پراگماتیکی ۶» به‌عنوان یک اندیشه شایع نام برد و دانشمندان علوم اجتماعی در حوزه‌های مختلف از پراگماتیسم استقبال کردند.

در قلمرو علم اقتصاد، نهادگرایی مانند «وبلن و کامونز» در تحلیل اقتصادی خود از این رویکرد بهره بردند. اگر این گزاره درست باشد، در آن صورت می‌توان این پرسش مهم را مطرح نمود که اقتصاددانان نهادگرا چگونه از پراگماتیسم در تحلیلهای خود استفاده می‌کنند و بر این اساس از چه روش تحقیقی تبعیت می‌کنند. اهمیت این پرسش آنجاست که از یک‌سو، نهادگرایی به‌تدریج به یک رویکرد غالب در ایران بدل شده است

3 -
1
* 1
" .
\$, **
' 1 * 4

و بنابراین تحلیل مبانی فلسفی آن ضروری به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، هر چارچوب فلسفی مستلزم تبعیت از یک روش تحقیق معین است و اگر چنین باشد باید پرسید که پراگماتیستها (اقتصاددانان نهادگرا) از چه روش تحقیقی استفاده می‌کنند؟

هدف ما در این مقاله، پاسخ به این پرسش است. برای این منظور، ابتدا پراگماتیسم را از دیدگاه فیلسوفان پراگماتیست تجزیه و تحلیل می‌کنیم. در این قسمت آرای پیرس، جیمز و دیویی بحث می‌شود. در ادامه، با توجه به اهمیت تقابل بین اقتصاد نهادگرا و اقتصاد متعارف، تفاوت‌های مهم بین پراگماتیسم و پوزیتیویسم، به‌عنوان مبنای اصلی فلسفی اقتصاد متعارف برشمرده می‌شود. سپس آرای اقتصاددانان نهادگرا و به‌طور خاص وبلن، کامونز و نورث در نحوه استفاده از رویکرد پراگماتیستی به‌عنوان یک متدولوژی، تحلیل شده است. در پایان نشان داده شده است که روش تحقیق منتج از پراگماتیسم، روش تحقیق کیفی و روش تحقیق منتج از پوزیتیویسم، روش تحقیق کمی است و این دو روش در مقام مقایسه از همدیگر متمایز هستند.

۱. پراگماتیسم پیرس

معنای پراگماتیسم بنا به تعبیر «کاپلستون^۱» (۱۹۹۴) - مورخ فلسفه - در وهله اول به برداشت خاصی از حقیقت مربوط است. یک نظریه وقتی می‌تواند درست شمرده شود که «کارآیی^۲» داشته باشد. این کارآیی می‌تواند به‌لحاظ اجتماعی باشد. با چنین تعبیری از پراگماتیسم می‌توان گفت که پراگماتیسم نوعی «نظریه معنا» است. از دید پیرس، هر گزاره‌ای که امکان ابطال نداشته باشد، صادق است. اما یک گزاره X می‌تواند صادق باشد بی‌آنکه به یقین بدانیم صادق است یا نه. اگر از گزاره X استنتاج کنیم که Y در شرایط معینی رخ می‌دهد و در این شرایط رخ ندهد نتیجه می‌گیریم که X کاذب است. اما اگر Y اتفاق افتد با قاطعیت ثابت نمی‌کند که X صادق است، چون ممکن است وقوع Y به‌دلیل فرضیه Z باشد که به‌دلایلی بر X ارجح است. بنابراین از دید پیرس، همه روایت‌های شناخت آدمی، غیریقینی و احتمالی هستند. در عین حال آدمی در جستجوی حقیقت عینی

1 - Fredrick Copleston.

2 - Efficiency.

است؛ پس حقیقت مورد نظر پیرس به لحاظ شناخت‌شناسی عبارت است از «وفاق یک گزاره انتزاعی با یک حد آرمانی که پژوهش بی‌پایان در جهت نیل به آن معمولاً اعتقاد علمی به بار می‌آورد» (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۳۸).

برای پیرس، پراگماتیسم یک شیوه تأمل است که در پی روشن‌سازی مفاهیم و تصورات است. پراگماتیسم نوعی روش‌شناسی به معنای روش تعیین معناست. به زعم پیرس، برای تعیین معنای یک مفهوم معقول (مانند «سخت» بودن یک شیء خاص) باید تمام پیامدهای عملی ضروری که از صدق آن مفهوم ناشی می‌شود در نظر گرفته شود. در این صورت کل این پیامد، کل معنای آن مفهوم است. در مورد «سخت» بودن چیزی مانند اینکه اگر کسی روی آن بنشیند نمی‌شکند، اگر فشاری بر آن وارد شود به راحتی مانند کره فرو نمی‌رود و... بنابراین معنای یک مفهوم بر وفق گزاره‌های شرطی قابل توصیف است؛ اما برای آنکه آن معنا فهمیده شود لزومی ندارد که شرایط عملاً تحقق یابد، بلکه لازم است مراد گوینده یا نویسنده از آنها روشن باشد.

از دید پیرس سه نوع استدلال وجود دارد: «استدلال استقرایی»^۱، «استدلال استنتاجی»^۲ و «استدلال حدسی»^۳. با استقرا و قیاس پیشاپیش آشنا هستیم. استدلال حدسی نوعی پیش‌گویی است؛ یعنی فرضیه‌ای مبتنی بر واقعیات مشهود بنا کرده و نتیجه می‌گیریم که اگر آن فرضیه درست باشد چه پیش خواهد آمد. آنگاه می‌توانیم پیش‌گویی را آزمون کنیم.

بر اساس دیدگاه پیرس، نظریه پراگماتیستی معنا، مستلزم رد «نومینالیسم»^۴ (اصالت نام) و پذیرفتن «رنالیسم»^۵ (اصالت واقع) است. یک مفهوم معقول، یک مفهوم کلی است و معنایش در گزاره‌های شرطی تبیین می‌شود. امکان «تحقیق‌پذیری»^۶ گزاره‌های شرطی نشان می‌دهد که حداقل بعضی از گزاره‌ها در واقع چیزی را بیان می‌کنند که واقعی است. اما در همان حال باید متوجه بود که برخلاف پوزیتیویسم کلاسیک

- 1 - Induction.
- 2 - Deduction.
- 3 - Abduction.
- 4 - Nominalism.
- 5 - Realism.
- 6- Verifiability.

«کنتی»^۱، برای معنا داشتن یک نظریه فقط لازم است بتوانیم پیامدهای عملی آن را دریابیم نه اینکه باید عملاً تحقق‌پذیر باشد.

۲. پراگماتیسم جیمز

پراگماتیسم از دید جیمز اساساً یک روش برای فیصله دادن به مباحث متافیزیکی است. وی نیز همانند پیرس معتقد است که پراگماتیسم یک روش تعیین معانی مفاهیم و نظریات است. اگر A بیانگر نظریه x و B بیانگر نظریه y باشد، آنگاه پیامدهای عملی هر نظریه بررسی می‌شود. چنانچه هیچ تفاوتی بین این پیامدها وجود نداشته باشد، نتیجه می‌گیریم که اینها از هر لحاظ یک نظریه هستند و تفاوتها اساساً لفظی است. بدین ترتیب پراگماتیسم جیمز، اساساً همان پراگماتیسم پیرس است. تبدیل پراگماتیسم به نظریه حقیقت توسط جیمز، پیرس را وادار کرد که نام نظریه خود را به «پراگماتیسیزم»^۲ تغییر دهد. به نظر جیمز، حقیقت صفت اندیشه است نه صفت واقعیت. واقعیات حقیقی نیستند؛ بلکه فقط هستند و عقاید ما درباره آنها حقیقی است. منظور از حقیقت در اینجا همان روند اثبات صدق یک گزاره است. حقیقت یا صدق یک تصور و گزاره همان جریان «تحقیق‌پذیری»^۳ یا «اعتبارسنجی»^۴ آن است.

به نظر جیمز یک تصور و عقیده اگر «کارآ» باشد صادق است و این سخن بدان معنا نیست که امر باطلی حتی اگر اعتقاد بدان مفید و کارساز باشد «صادق» است. منظور جیمز از عبارت «کارآیی» یک نظریه این است که نظریه کارآ، باید بین همه حقایق و تجربه‌های ممکن میانجی گردد؛ یعنی نخست، هرچه کمتر در عرف عام و عقاید پیشین اختلال ایجاد کند و دوم، به مقصد محسوسی منتهی شود یا دقیقاً به تحقق برسد.

1- آگوست کنت (August Comte)، جامعه‌شناس آلمانی در قرن نوزدهم را پدر

پوزیتیویسم در اوان شکل‌گیری آن می‌دانند.

2 - Pragmaticism .

3 - Verifiability (این اصطلاح را «تأیید‌پذیری» نیز ترجمه می‌کنند).

4 - Reliability به «قابلیت اتکا» نیز ترجمه شده است).

جیمز همچنین معتقد است که عقیده صادق، یک عقیده رضایت‌بخش (به‌لحاظ ذهنی) است. انسانها دوست ندارند باورهایی را که بدان اعتقاد دارند به‌راحتی از دست بدهند. کارآیی موفقیت‌آمیز یک فرضیه مستلزم برآورده ساختن علایق ماست؛ اما فرضیه از آن حیث که کسی خواهان صادق بودن آن است نمی‌تواند مقبول واقع شود. در عین حال اگر بین دو گزاره نتوان بر مبنای دلایل عقلی، انتخاب اصیلی انجام داد طبع عاطفی (سلیقه علمی) ما می‌تواند و می‌باید انتخاب را انجام دهد. وقتی یک مسئله برای ما بسیار حیاتی و مهم است و نتوانیم بین دو گزاره که همان مسئله را به‌صورت یکسان تبیین می‌کنند انتخاب کنیم، بایستی بر مبنای دلایل عاطفی دست به انتخاب بزنیم. مفهوم این سخن این است که اراده معطوف به باور و ایمان خود را به‌کار گیریم مشروط به اینکه بدانیم مابه‌ازاء انتخاب ما چیست؟ (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۲-۴۱؛ راسل، ۱۹۴۵، ص ۸۱۶).

جیمز در کتاب پراگماتیسم می‌گوید پراگماتیست، تجرید، راه‌حل لفظی، دلایل پیشینی، اصول ثابت، نظامهای بسته و مطلقها را کنار گذاشته و به امور واقعی، عمل و قدرت روی می‌آورد. «این یعنی حاکمیت طبع تجربه‌گرایانه و تسلیم صادقانه طبع عقل‌گرایانه» (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۴۴). به‌نظر جیمز، پراگماتیسم با بسیاری از فلسفه‌ها تناسب دارد؛ از حیث تأکید بر جوانب عملی با «منفعت‌گرایی» ارتباط دارد. از لحاظ توجه به امور خاص به نومیالیسم شبیه است و به‌دلیل حقیر شمردن راه‌حلهای لفظی، پرسشهای بی‌فایده و تجریده‌های بی‌معنای متافیزیکی به پوزیتیویسم شباهت دارد. پراگماتیسم جیمز نوعی اومانیزم نیز هست؛ رد پای انسان در همه جا یافت می‌شود. همچنین یک پراگماتیست جهان را ناتمام، متحول و در حال رشد می‌بیند. بنابراین پراگماتیسم همچون راهروی هتلی است که درهای اتاقهای بی‌شماری به آن باز می‌شود. در یک اتاق، کتاب کفرآمیز نوشته می‌شود؛ در اتاق دوم مردی نیایش و طلب مغفرت می‌کند؛ در اتاق سوم، شیمی‌دانی درباره خواص یک جسم تحقیق می‌کند؛ در چهارمی، نظامی ایده‌آلیستی در حال خلق‌شدن است و در اتاق پنجم، یک ضد متافیزیک، امتناع متافیزیک را اثبات می‌کند (جیمز، ۱۹۰۷، ص ۸۰-۸۵).

۳. پراگماتیسم جان دیوئی

جان دیوئی (۱۸۵۹-۱۹۵۲) فلسفه خود را غالباً اصالت طبیعت تجربی یا اصالت تجربه طبیعی وصف می‌نمود. از دید دیوئی، اندیشه یک شکل کاملاً پیشرفته از رابطه فعال بین یک ارگانیسم زنده و محیط آن است. همهٔ امور به‌نحوی در مقابل محیط‌شان واکنش نشان می‌دهند. این واکنشها به‌نسبتی میزان مواجهه با محیط، «کیفیت ذهنی» به‌خود می‌گیرند. هدف اندیشه، ایجاد نوعی تغییر در شرایط محیطی است. نتیجه حاصل از روند پژوهش، عمل یا سلسله اعمال طرح‌ریزی‌شدهٔ ممکن است که موقعیت «مسئله‌داری» را که با آن مواجه هستیم تغییر دهد. اندیشه خود یک عمل است که آدمی به کمک آن و با ایجاد تغییر و تحولات در محیط خود، درصدد حل «مسئله‌ها» است. منظور از تغییر محیط، هم تغییر محیط فیزیکی و هم محیط فرهنگی (مانند ارزشها) در شرایط مسئله‌دار است. اندیشه‌ها طرحهای آینده‌نگرانه‌ای هستند که در بازسازی معین شرایط وجود یک چیز، منشأ اثر واقع می‌شوند. اندیشه، خود بخشی از جریان حل مسئله است. فرضیه‌ها، استنتاجهای قیاسی و آزمونها صرفاً بازآفریننده همان روند پژوهشی منبعث از مسایل عملی زندگی روزمره در یک چارچوب پیشرفته و پیچیده‌تر هستند. اندیشه از نگاه دیوئی، نوعی دادوستد با موقعیت مسئله‌دار است (راسل، ۱۹۴۵، ص ۲۷-۸۱۹).

معیار اعتبار به‌نظر دیوئی عبارت است از درجه موفقیت یک اندیشه در حل مسئله. اصول اساسی منطق در روند واقعی رابطهٔ فعال انسان با محیطش ساخته و پرداخته می‌شود. در اینجا دیدگاه دیوئی، ابزارگرایی است. ابزارگرایی از دید دیوئی عبارت است از کوشش برای تشکیل نظریه منطقی دقیقی از مفاهیم، گزاره‌ها و استنتاجها با ملاحظه این قید که اندیشه چگونه در شکل‌یابی پیامدهای آینده عمل می‌کند. حقیقت به‌نظر دیوئی همان حقیقت پیرس است و عبارت است از مطابقت یک گزاره انتزاعی با یک حد آرمانی که پژوهش بی‌پایان تمایل دارد به آن اعتقاد علمی بیاورد. ملاک حقیقت یا صدق، کارایی

- 1 - Mental.
- 2 - Problematic.

است؛ فرضیه‌ای صادق است که ما را به هدفی که مدنظر داریم نزدیک کند و فرضیه‌ای کاذب است که ما را از آن هدف دور گرداند. در عین حال، برخلاف نظر جیمز، حقیقت مترادف با اهداف شخص معین یا منفعت مطلوب هر کسی نیست؛ بلکه منظور از کارآیی و مفید بودن، کارآیی و فایده در ارتباط با روند تبدیل و حل یک موقعیت مسئله‌دار است. موقعیت مسئله‌دار موقعیتی عینی و عمومی است. دیوئی برخلاف جیمز معتقد نیست که حقیقت آن است که رضایت‌بخش باشد؛ زیرا متضمن القای حقیقت به‌مثابه رضایت عاطفی شخصی است. حقیقت امری است رضایت‌بخش، نه به‌معنای شخصی؛ بلکه تا آنجا که این رضایت از کارآیی آن در حل مسئله حاصل شود (دیوئی، ۱۹۳۸، ص ۵-۱۳۰).

اگر اندیشه را از حیث فلسفه اجتماعی دیوئی ملاحظه کنیم می‌توانیم بگوییم که اندیشه حاصل تعارض میان نیازهای فزاینده آدمی از یک‌سو و نهادهای اجتماعی موجود از سوی دیگر می‌باشد و در اثر تلاش برای حل این تعارض یعنی اندیشه است که بازسازی محیط اجتماعی اتفاق می‌افتد.

۴. پوزیتیویسم و عقل‌گرایی دکارتی در مقابل پراگماتیسم

دکارت معتقد بود همهٔ اموری که مشاهده می‌کنیم خطا هستند و حواس به‌راحتی ما را فریب می‌دهند. شک دکارتی اساساً یک شک «متدیک» (دستوری) است. هر جا که حواس ما را به خطا بیندازند عقل عمل می‌کند. عقل‌گرایی دکارتی، روش علمی را به‌سمت روش مبتنی بر اصول متعارف و فارغ از زمان و مکان سوق داد. در این باور دکارتی، تمام تصورات بایستی از یک «خود شکاک» برخیزد و حقیقی بودن این تصورات مستلزم «وضوح و بدهت» آنهاست (فالکنبرگ، ۲۰۰۴، ص ۴۵).

«هوجسون و...» (۱۹۹۴) معتقدند که دکارت‌گرایی توازن میان چند دو چیز را به‌هم زد: توازن میان تفکر و مشاهده، قیاس و استقراء، تصور و عقل سلیم، کنش و واکنش،

- 1 - Methodic Doubt.
- 2 - falckenberg.
- 3 - Hodgeson et al.
- 4 - Imagination and Common sense.
- 5 - Reflection.

استدلال و احساس ۱، تفکر انتزاعی و رئالیسم و جهان خارج از ذهن و جهان داخل ذهن. دکارت روشنگری را به ارث گذاشت که خصلت اصلی آن عبارت بود از اندیشه قیاسی، ضدتاریخی‌گری و مبتنی بر اصول متعارف. عقلانیت دکارتی اساساً «عقلانیت دوآلیستی» (ثنویت‌گرا) است؛ دوآلیسم میان واکنش و کنش، سوژه و ابژه، و واقعیت و ارزش همان چیزی است که مبنای معرفت‌شناختی اقتصاد نئوکلاسیک را بنیان نهاد (بوش ۳، ۱۹۹۳، ص ۶۵). مشاهدات وی (۱۹۹۳) و هوجسون (۱۹۹۴) را اکثر اقتصاددانان اعم از نئوکلاسیکها و نهادگرایان قبول دارند.

علم اقتصاد ارتدوکس افزون بر دکارت‌گرایی در پوزیتیویسم نیز ریشه دارد. پایه‌گذار پوزیتیویسم آگوست کنت تمامی پدیدارها را مقید به «قوانین طبیعی» می‌داند و به نقش «علم اثباتی» در کشف این قوانین و تقلیل آنها به حداقل مقولات ممکن اشاره می‌کند. اقتصاد نئوکلاسیک به این معنا یک علم اثباتی است. تمام تعمیمهای این اقتصاد متکی به نظریه قوانین طبیعی است. پوزیتیویسم قرن نوزدهمی آگوست کنت در اواسط قرن ۲۰ به یک تجربه‌گرایی منطقی تبدیل شد که مشخصه آن رویکرد فرضی - استنتاجی است و اصطلاحاً به پوزیتیویسم منطقی معروف شد. در پوزیتیویسم منطقی، نظریه همواره بر مشاهده مقدم است. اولین قدم در آزمون یک نظریه علمی، استنتاج پیش‌بینی‌های تجربی معینی از نظریه و شرایط اولیه آن است. گام بعدی واریسی این پیش‌بینی‌ها در مقابل شواهد تجربی است. اگر پیش‌بینی‌های تجربی درست باشند، نظریه تأیید می‌شود و در غیر این‌صورت تأیید نمی‌گردد. در هر حالت استقرایی در کار نیست؛ بلکه پیامدهای استنتاجی (قیاسی) یک نظریه علمی وجود دارد که به پشتوانه تجربی آن برمی‌گردد. بنابراین می‌توان فهمید که پوزیتیویسم منطقی مانیفست دکارت‌گرایان است. مشاهده تجربی منبع نهایی حقیقت نیست و آزمون تجربی ضامن صحت اندیشه‌ها نیست. پوزیتیویسم منطقی مولود دکارت‌گرایی است.

1 - Reasoning and Passion.

2 - Dualistic Rationality.

3 - Bush.

4 - Positive Science.

پیرس به شدت مخالف دکارت‌گرایی و پوزیتیویسم منطقی است؛ به‌زعم پیرس، دکارت علیه «مرجعیت ۱» به‌عنوان منبع نهایی حقیقت شورید. اما ما نمی‌توانیم به همه چیز شک بکنیم؛ زیرا کسی که در حوزه مطالعاتی خودش شک می‌کند بنا به «دلیل اثباتی ۲» این کار را می‌کند نه بنا به دلیلی که دکارت می‌گفت. به‌نظر پیرس «ماشین ذهن» مادامی که با «واقعیات مشاهدتی ۳» مواجه نشود فقط می‌تواند دانش را تبدیل بکند؛ اما هرگز نمی‌تواند به سرچشمه آن برسد. با تحلیل تعاریف هیچ چیز جدیدی نمی‌توان آموخت. به‌نظر پیرس، دانش‌پژوهان بیشتر از آنکه به فهم واقعیات توجه داشته باشند دنبال این هستند که ببینند چه باوری، «سازگاری ۴» بیشتری با نظام فکری آنها دارد. نظر پیرس در مورد «باورها» یکی از مهمترین مباحث برای فهم وی است: «باورهای ما تمایلات ما را هدایت می‌کنند و کنشهای ما را شکل می‌دهند» (پیرس، ۱۸۷۷، ص ۱۱۴-۱۲۶).

برای پیرس، «تردید» حالتی آزاردهنده و نامطلوب است که ما تمایل داریم از آن اجتناب کنیم. در مقابل، «باور» حالتی آرام‌بخش و مطلوب است که دوست نداریم از آن دوری کنیم و یا حتی به یک باور دیگری تبدیل کنیم. تردید و باور هر دو آثار مثبت اما کاملاً متفاوتی دارند؛ باور ما را یکباره وادار به انجام عمل نمی‌کند؛ بلکه ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید به هنگام وقوع رویدادی به‌روشنی معینی رفتار کنیم. آزرده‌گی حاصل از تردید موجب می‌شود برای رسیدن به‌حالت باور تلاش بکنیم. اما همه چیز فقط در باور خلاصه نمی‌شود؛ باور مستلزم استقرار «عادت» به‌عنوان یک قاعده کنش در طبیعت آدمی است. «تمام کارکرد اندیشه تولید عاداتهای رفتاری است». پس باید در پی این بود که اندیشه چه عاداتهایی را در بر می‌گیرد. شما به‌جای اینکه بگویید «می‌خواهم حقیقت را بدانم» صرفاً می‌گویید که «می‌خواهم به‌حالت باوری برسم که مصون از تردید است» (پیرس، ۱۹۰۵، ص ۳۳۶).

بدین ترتیب، براساس پراگماتیسم پیرس می‌توان گفت که واقعیت اجتماعی، واقعیت

- 1 - Authority.
- 2 - Positive Reason.
- 3 - Observational Facts.
- 4 - Harmony.

باورها و عادت‌هاست. این واقعیت به‌لحاظ اجتماعی توسط فرآیندهای «نهادینه‌سازی»^۱، «مشروع‌سازی»^۲ و «اجتماعی‌سازی»^۳ ساختاربندی می‌شود. واقعیت اجتماعی امری تاریخی است؛ به این معنا که نهادها نمی‌توانند به‌طور آسانی به‌وجود آیند. نهادها همواره تاریخ‌مند هستند. نهادها محصولات تاریخ‌اند. درک یک نهاد بدون درک فرآیند تاریخی‌ای که در آن ایجاد شده ناممکن است (برگر و لاجمن، ۱۹۹۱، ص ۷۲). از سویی، به‌نظر پیرس، پژوهش یک «کنش جمعی»^۵ است. کنش جمعی پژوهشگرانی که با مشاهده و تحلیل امور به‌طور مجزا به‌تدریج به یک همگرایی درباره نتایج تحقیق دست می‌یابند. این محصول تحقیق همان چیزی است که آنرا «واقعی» می‌دانیم؛ یعنی «حقیقت». بنابراین عقیده دکارت‌گرایانه به «خودشکاک»، در طراحی پیرس - با عقیده به جستجوی جمعی و مشارکتی حقیقت برای رویارویی با مسایل واقعی جایگزین می‌شود. مفهوم حقیقت، دیگر حاکی از بازنمایی درست واقعیت در شناخت نیست؛ بلکه از یک افزایش قدرت عمل در رابطه با محیط حکایت می‌کند.

اکنون حاصل این تأملات را می‌توانیم در قالب تقابلات و تشابهات اساسی میان پراگماتیسم و پوزیتیویسم منطقی در چارچوب یک جدول ارایه نماییم. همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود وجه تشابه هر دو رویکرد آن است که جهان در نظر ناظر، درونی و ذهنی است؛ بدین معنا که اندیشه (سوژه) مقدم بر مشاهده (ابژه) است. هم پراگماتیست‌ها و هم پوزیتیویست‌ها این وجه تشابه را می‌پذیرند. در پراگماتیسم، برخلاف پوزیتیویسم بین «علم» و «ارزش» مرزی وجود ندارد و عالم به‌دنبال «فهم» و نه «تبیین»، پدیدارهاست. یک پراگماتیست، برخلاف یک پوزیتیویست منطقی، «تاریخی‌گر» و «کل‌گرا»ست نه ضدتاریخ و جزءگرا. همچنین به ساده‌سازی ریاضی و تقلیل‌گرایی تن نمی‌دهد؛ بلکه معتقد به‌فهم «پیچیدگی»های نهفته در پدیدارهاست و در این فرآیند فهم، «توصیف» بیشتر از «تجویز» اهمیت دارد.

1 - Institutionalization.

2 - Legitimation.

3 - Socialization.

4 - Berger and Luchman.

5 - Collective Action.

جدول ۱: مقایسه پوزیتیویسم منطقی و پراگماتیسم

ردیف	پوزیتیویسم منطقی	پراگماتیسم
۱	جهان درونی و ذهنی است	جهان درونی و ذهنی است
۲	علم فارغ از ارزش است	علم متأثر از تمایلات آدمی است
۳	داده‌ها مولود ذهن (تئوری) اند	داده‌ها باز نمود «معانی» اند
۴	زمینه یک امر پیشینی است	زمینه یک امر پسینی است
۵	رویکرد غیرتاریخی و جزءگرایانه است	رویکرد تاریخی و کل‌گرایانه است
۶	محور پژوهش، ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی است	محور پژوهش، پیچیده‌سازی و کل‌گرایی است
۷	علم با قیاس آغاز می‌شود	علم با حدس آغاز می‌شود
۸	منطق علم، تحقیق‌پذیری است	منطق علم اکتشاف است
۹	محقق باید روابط و قوانین علی را کشف کند	محقق نیازی به کشف روابط و قوانین علی ندارد
۱۰	محقق به تبیین و پیش‌بینی می‌پردازد	محقق به فهم و توصیف پدیده‌ها می‌پردازد

منبع: یفیمو (۲۰۰۳، ص ۴)، یوسونیر و دیگران (۲۰۰۰، ص ۳۷)، موکشیلی (۱۹۹۶، ص ۱۹۷) و

نگارندگان (بندهای ۱، ۲، ۵، ۶ و ۱۰ جدول توسط نگارندگان اضافه شده است).

۵. پراگماتیسم در اقتصاد نهادگرا

اگر مرزهای میان دو فلسفه مذکور روشن و پذیرفته شده باشد، اکنون می‌توانیم چگونگی رسوخ پراگماتیسم را در اقتصاد نهادگرا تجزیه و تحلیل نماییم. درک و تحلیل پیرسی از «نهادها»، «کنش جمعی»، «فهم»، «تاریخ»، «کل» و «پیچیدگی»، در تجزیه و تحلیل پدیده‌های اقتصادی توسط اقتصاددانان نهادگرا مؤثر بوده است. بنا به نظر «وبلن» (۱۹۱۹) و «کامونز» (۱۹۳۴) درک پیرس از فرآیند کسب دانش به‌عنوان

پویایی‌های عادت‌ها و باورها، پایه‌گذاران اقتصاد نهادگرا را در درکشان از موضوع این رشته یعنی قواعد و معانی پشتیبان آنها، تحت تأثیر قرار داد. اقتصاد نهادگرا بنا به پراگماتیسم پیرس در پی مطالعهٔ سنخ‌شناسی کنش‌های مبتنی بر عادت ۳ و باورهای مرتبط با این کنش‌هاست. این سنخ‌شناسی می‌تواند شکل قواعد رسمی (قوانین و مقررات مکتوب) و قواعد غیررسمی (سنتها و عرفها) به‌خود بگیرد. در جوامع مدرن، باورها عموماً به‌شکل «ایدئولوژی» متجلی می‌شوند.

بنا به تفسیر کامونز از پراگماتیسم پیرس در کتاب «اقتصاد نهادگرا؛ جایگاه آن در اقتصاد سیاسی»، اقتصاد نهادگرا، پژوهش علمی دربارهٔ روابط اقتصادی شهروند با شهروند است. موضوع اقتصاد نهادگرا از دید کامونز توجه به این نکته است که افراد «اعضای» یک جامعه هستند و فعالیت‌های مورد تحقیق، مبادلات بین آنهاست که این مبادلات تحت سیطره قانون طبیعت نیستند؛ بلکه براساس یک قاعده مؤثر کنش جمعی انجام می‌شوند (کامونز، ۱۹۳۴، ص ۱۵۷). کامونز می‌گوید: «ما به تمایز و کاربرد دو معنای پراگماتیسم متوسل شدیم؛ معنای پیرسی یعنی صرفاً یک روش پژوهش علمی که وی آن‌را از علوم فیزیکی اخذ کرد؛ اما به ملاحظات و مبادلات اقتصادی ما نیز قابل اعمال است و معنای فلسفه‌های اجتماعی متنوع (ایدئولوژی‌ها) که مفروض طرفین شرکت‌کننده در این مبادلات است. بنابراین ما تحت تأثیر معنای دوم، تقریباً از پراگماتیسم اجتماعی دیوئی تبعیت می‌کنیم. در عین حال در روش پژوهشی‌مان تابع پراگماتیسم پیرس هستیم. یکی پراگماتیسم علمی - یک روش پژوهش - و دیگری پراگماتیسم موجودات انسانی - موضوع علم اقتصاد است (کامونز، ۱۹۳۴، ص ۱۵۲-۱۵۱).

با نگاه کامونزی تفاوت اقتصاد نهادگرا با اقتصاد نئوکلاسیک هم در موضوع است و هم در روش. روش اقتصاد نهادگرا در معنای وسیع آن پراگماتیسم پیرسی است. این روش یک رویکرد تجربی ۵ به پژوهش را ارایه می‌دهد و منظور از رویکرد تجربی، ارتباط

1 - Thorstein Veblen.

2 - Commons.

3 - Habitualised Actions.

Commons. -4

5 - Experimental Approach.

و تماس مستقیم با موضوع مورد مطالعه یعنی نهادها و باورهای همراه آنها می‌باشد. پژوهشگر می‌تواند از طریق مطالعه اسناد مختلف نظیر متون قواعد رسمی (قوانین و مقررات)، مشاهده شرکت‌کنندگان^۱، مصاحبه و مطالعات موردی به این تماس مستقیم نائل آید. کامونز مصاحبه را «روش اصلی پژوهش^۲» نامید (کامونز، ۱۹۳۴، ص ۱۰۶) در عین حال وی از مطالعات موردی به‌طور وسیعی استفاده کرد. وی یادآور می‌شود که از یک‌سو، حاصل آموزشهای دانشگاهی «مغزهای بدون تجربه^۳» است و از سوی دیگر حد نهایی امور کاربردی «تجربه بدون مغزها^۴» است. مصاحبه‌ها بایستی شکاف میان دانشگاهیان یعنی مغزهای بدون تجربه و عاملان یعنی تجربه‌های بدون مغز را پر کنند. مصاحبه‌ها باید شکل «فعال» داشته باشند؛ به‌طوری‌که شکل جلسات «طوفان مغزی^۵» به‌خود بگیرند. به این ترتیب، متدولوژی پراگماتیستی عینیت فارغ از ارزش را رد می‌کند و راه‌حلی برای حل مسئله رابطه سوژه و ابژه در پژوهشهای اجتماعی پیشنهاد می‌کند (یفیمو، ۲۰۰۳، ص ۶-۴).

متدولوژی پراگماتیستی در حوزه پژوهشهای اجتماعی را مکتب جامعه‌شناختی شیکاگو در چارچوب «کنش‌گرایی نمادین^۶» گسترش داد. «بلومر» (۱۹۶۹) در کتاب خود با عنوان «کنش‌گرایی نمادین: چشم‌انداز و روش^۷» این اصطلاح را وضع کرد. از دید وی، یک پژوهشگر اجتماعی علی‌رغم اینکه در مواجهه اولیه با قلمرو معین زندگی مورد مطالعه از «تصورات پیش - نهاده^۸» استفاده می‌کند؛ اما این تصورات به‌تدریج جایگزین آمیختگی با قلمرو مورد مطالعه می‌شوند. پژوهشگر به مردم موجود در آن قلمرو نزدیک می‌شود و آنها را در موقعیتهای مختلف نظاره و مشکلاتشان را یادداشت و نحوه حل آنها را مشاهده می‌کند. بدین ترتیب جریان زندگی آنها را به‌طور واقعی تماشا می‌کند. پیشنهاد می‌کند. چنین اکتشاف و پژوهشی، آغاز کردن آن با یک نظریه یا مدل و طرح مسئله براساس آن

- 1 - Participant Observation.
- 2 - The Prime Method of Investigation.
- 3 - Brains Without Experience.
- 4 - Experience Without brains.
- 5 - Brain Storming.
- 6 - Symbolic Interactionism.
- 7 - Symbolic Interactionism: Perspective and Method.
- 8 - Pre-established Images.

مدل، تنظیم فرضیه با توجه به مسئله، برجسته کردن صفتی از تحقیق برای آزمون فرضیه و استفاده از ابزارهای استاندارد شده برای اخذ داده‌های دقیق از آن می‌باشد(بلومر، ۱۹۶۹، ص ۷-۳۶). بلومر با این اظهار بر اندیشه فریدمن در مقاله «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی» (۱۹۵۳) صحه می‌گذارد که یک نظریه، روش ادراک امور واقع ۲ است و امور واقع جز با تئوری ادراک نمی‌شوند(فریدمن، ۱۹۵۳، ص ۳۴). در علم اقتصاد، از زمان فریدمن بود که اقتصاد نئوکلاسیک آشکارا با پوزیتیویسم منطقی پیوند خورد.

مجموعه‌ای از روشهای مبتنی بر متدولوژی پراگماتیستی که به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا با قلمرو زندگی مورد مطالعه، به معنایی که هربرت بلومر مدنظر دارد، آمیخته و عجین شود، به عنوان «تحقیق کیفی^۱» شناخته شده است. ویژگی مشترک همه روشهای تحقیق کیفی این است که در جمع‌آوری داده‌ها از سه منبع اطلاعاتی عمده استفاده می‌کنند: متون و اسناد موجود، مصاحبه‌های مدیریت‌شده^۲ و مشاهده مشارکت‌کننده^۳. اندازه‌گیری داده‌های مربوط به باورها و عاداتها دشوار است و به همین دلیل، روشهای مورد استفاده در چارچوب پارادایم پراگماتیستی، اساساً روشهای کیفی هستند. در این پارادایم، مشاهده‌گر و امر مورد مشاهده در فرآیند مشاهده یکی می‌شود. نقطه تمرکز عبارت است از یافتن معنایی که از کنشهای کنش‌گران برمی‌آید. پژوهشگر پراگماتیست، پیچیدگی موقعیت مورد مطالعه، خواسته‌ها، انگیزه‌ها، انتظارات، باورها و ارزشهای حاکم بر کنش‌گران را در نظر می‌گیرد. بر این اساس میان روش تحقیق کیفی و روش تحقیق کمی تفاوت‌های بنیادینی را می‌توان یافت. همچنانکه این نوع تفاوتها را در مورد پراگماتیسم و پوزیتیویسم مشاهده کردیم. همان‌طورکه در جدول ۲ مشاهده می‌شود، تحقیقات کیفی ریشه در پراگماتیسم دارد؛ درحالی‌که روش تحقیق کمی به پوزیتیویسم برمی‌گردد. محقق کیفی به دنبال فهم، توصیف و تولید فرضیات است؛ نه تبیین، پیش‌بینی و آزمون فرضیات.

1 - Blumer.

2 - Facts.

3 - Qualitative Research.

4 - Semi-directive Interviews.

5 - Participant Observation.

شیوه تحلیل در تحقیقات کیفی مبتنی بر استدلال حدسی در مقابل استدلالهای قیاسی یا استقرایی است. این وجه اساساً به اندیشه پیرس برمی‌گردد. هر نمونه تحقیق در نگرش پراگماتیستی (روش کیفی)، برخلاف نگرش پوزیتیویستی (روش کمی) تا حد ممکن به صورت غایتمند و کوچک انتخاب می‌شود؛ زیرا محقق به دنبال فهم نشانه‌های رفتاری در داده‌هاست. یک محقق کیفی برخلاف محقق کمی، برای جمع‌آوری داده‌ها، به جای ابزارهای بیجان از ابزارهای جان‌داری چون مصاحبه استفاده می‌کند. نتیجه تحقیق کمی به یک عدد مشخص تقلیل می‌یابد؛ درحالی‌که محقق کیفی بایستی با یک موضع کل‌گرایانه به توصیف و تفسیر آن عدد و واقعیات مرتبط با آن نیز بپردازد.

جدول ۲: روش تحقیق کیفی در مقابل روش تحقیق کمی

ر دیف	معیار ارزیابی	روش تحقیق کمی	روش تحقیق کیفی
۱	مبانی فلسفی	پوزیتیویسم	پراگماتیسم
۲	هدف تحقیق	پیش‌بینی - تأیید - آزمون فرضیه	فهم - توصیف - تولید فرضیه
۳	نمونه تحقیق	بزرگ - تصادفی - غیر غایتمند	کوچک - غیر تصادفی - غایتمند
۴	طرح تحقیق	از پیش تعیین شده - ساختار بندی شده	انعطاف پذیر - در حال تکامل
۵	جمع‌آور ی داده‌ها	ابزارهای بی‌جان (داده‌های آماری)	ابزارهای جان‌دار (پژوهشگر)

مصاحبه‌های نیمه‌مدیریت شده، مشاهدات، مستندات)	پرسشنامه‌ها و تحقیقات پیمایشی (۱)		
حدسی	قیاسی و اسقرایی	نوع تحلیل	۶
جامع، کل‌نگرانه و اساساً توصیفی	دقیق و عددی	یافته‌ها	۷

منبع: یفیمو (۲۰۰۳، ص ۷)، مریام (۲۰۰۱، ۹) و نگارندگان*
* بندهای ۱، ۲ و ۶ جدول توسط نگارندگان اضافه شده است.

دیدگاه‌های کامونز به مقایسه ما در جدول ۲ قوت می‌بخشد. وی در کتاب خود، فرآیند نظریه‌پردازی در اقتصاد نهادگرا را از «نظریه» به مفهوم سازگاری منطقی واقعیت، به متدولوژی «ساخت ابزارهای فکری مورد استفاده در تحقیق» تغییر می‌دهد. در این نوع نظریه‌پردازی، تلاش برای تعیین معنای رفتارها و فعالیت‌های آدمی ما را به یک علم دقیق رهنمون نخواهد شد. کامونز ادعا می‌کند که حتی این نظریه‌پردازی نمی‌تواند تقریبی برای نیازهای کمی سایر علوم باشد. «آنچه که اقتصاددان در پی آن است عبارت است از «فهم ۲» و «اندازه‌گیری» فقط تا آنجا مطلوب است که به «فهم» کمک کند (کامونز، ۱۹۳۴، ص ۷۲۳). «فهم» به لحاظ فلسفی همان نقطه تمایز علوم انسانی از علوم طبیعی است که «دیلتای ۳»، فیلسوف آلمانی و پرنفوذ اواخر قرن نوزدهم نیز بر آن تأکید می‌کرد (دیلتای، ۱۹۷۶، ص ۱۰). در این متدولوژی، نظریه نه در روی یک صندلی راحتی، بلکه در میدان تولید می‌شود. فرآیند جمع‌آوری داده‌ها و تولید نظریه دو مقوله منفک از هم نیستند. پژوهشگر سعی می‌کند تمام ایده‌های نظری را در طول جمع‌آوری داده و مراحل ابتدایی تحلیل خود به‌کنار گذارد تا اطمینان حاصل کند که از مفاهیم نامرتبط با فضای مورد

مطالعه استفاده نکرده است. مقولاتی که پژوهشگر کشف می‌کند باز نمود «معانی» داده‌ها هستند. مقولاتی که پژوهشگر آنها را فرمول‌بندی می‌کند حاصل فرآیند حدسی تحلیل خلاق متون، اسناد و محتوی مصاحبه‌هاست؛ به طوری که وی را به حصول یک «بینش ۱» رهنمون می‌کند. بدین ترتیب، مشاهده می‌کنیم که اقتصاددانان نهادگرا، به وضوح از روش تحقیق کیفی استفاده می‌کنند.

۶. پیش‌فرضهای تحلیل

تاکنون نشان دادیم که اقتصاددانان نهادگرا، همان‌طور که در حوزه فلسفی از پراگماتیسم در مقابل پوزیتیویسم تبعیت می‌کنند، در حوزه روش نیز روش تحقیق کیفی (برگرفته از پراگماتیسم) را به کار می‌گیرند که در مقابل روش کمی (برگرفته از پوزیتیویسم) قرار دارد. در پایان بایستی یادآوری کنیم که در این شیوه تحلیل توسط نگارندگان، پیش‌فرضهایی وجود داشت که به طور صریح به آنها اشاره نشد. هرچند که ممکن است در بسیاری از مطالعات به چنین موضوعاتی اشاره نشود، ذکر این پیش‌فرضها برای تدقیق و تأملات آتی در موضوع، از نظر نگارندگان، لازم به نظر می‌رسد. این پیش‌فرضها عبارتند از:

الف. در این تحلیل تفاوتی بین متدولوژی اقتصاد نهادگرای قدیم و جدید گذاشته نشده است. می‌توان استدلال کرد که این دو رویکرد، نه در متدولوژی بلکه اساساً در موضوع یا «مسئله‌ها» با هم اختلاف دارند؛

ب. نمی‌توان مدعی بود که اقتصاددانان نهادگرا از آن حیث که فیلسوف بودند متدولوژی وضع کرده‌اند. به جز وبلن، تقریباً هیچ‌یک از اقتصاددانان نهادگرا فیلسوف یا لااقل متدولوژیست نبوده‌اند. اصولاً در علم اقتصاد، متدولوژی‌ها بعد از پیدایش نظریه‌ها سر برآورده‌اند؛

ج. پراگماتیسم اصلی‌ترین مبنای فلسفی نهادگراست و «تاریخی‌گری ۲» در دل این فلسفه جای دارد. به تاریخی‌گری به عنوان یک بحث مستقل در اینجا پرداخته نشده است.

هرچند این بحث ممکن است ظرافتها و پیچیدگی‌های بیشتری نسبت به پراگماتیسم داشته باشد و

د. پراگماتیسم و نهادگرایی اساساً یک پدیده آمریکایی هستند و فلسفه‌های انگلیس، آلمان و فرانسه نقش ناچیزی در تکوین آنها داشته‌اند.^۱

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به اهمیت یافتن رویکرد اقتصاد نهادگرا در سالهای گذشته، تحلیل مبانی فلسفی و روش‌شناختی این رویکرد ضروری است. مبانی فلسفی و روش‌شناختی اقتصاد نهادگرا بنا به شواهد و استدلالاتی که از اقتصاددانان نهادگرایی مانند وبلن و کامونز ارایه شد، پراگماتیسم است. اقتصاددانان نهادگرا شیوه تحلیل خود را از فیلسوفان پراگماتیست به‌ویژه چارلز پیرس و جان دیویی وام گرفته‌اند. پوزیتیویسم منطقی به‌عنوان مبانی فلسفی و روش‌شناختی علم اقتصاد متعارف با پراگماتیسم تفاوت‌های بنیادی دارد. در پراگماتیسم (اقتصاد نهادگرا)، مرزی بین علم و ارزش وجود ندارد و عالم (اقتصاددان) به‌دنبال فهم و نه تبیین پدیدارهاست. یک پراگماتیست، تاریخی‌گر و کل‌گراست، نه ضدتاریخ و جزءگرا. در پراگماتیسم، پیچیده‌سازی جایگزین ساده‌سازی و توصیف جایگزین تجویز می‌شود. درحالی‌که روش‌شناسی پوزیتیویستی (نئوکلاسیک) به‌روش تحقیق کمی منجر می‌شود. حاصل روش‌شناسی پراگماتیستی (نهادگرایی) روش تحقیق کیفی است. اقتصاددان نهادگرا (محقق کیفی)، به‌دنبال فهم، توصیف و تولید فرضیات است، نه تبیین، پیش‌بینی و آزمون فرضیات. شیوه تحلیل اقتصاددانان در تحقیقات کیفی مبتنی بر استدلال حدسی در مقابل استدلال‌های قیاسی یا استقرایی است.

1- تصریح به محدودیتها و پیش‌فرضها در چنین مقالاتی بسیار دشوار است و به‌همین دلیل، در اکثر مطالعات بدانها اشاره نمی‌شود. این امر خود می‌تواند موجب خطا شود. با این وصف، هیچ‌یک از پیش‌فرضها و محدودیت‌های مذکور، در صورت تغییر، خدشه‌ای جدی بر تحلیل ما وارد نمی‌کند.

منابع و مأخذ

١. جیمز، ویلیام (١٣٧٥)، *پراگماتیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
٢. دلاور، مرتضی (١٣٨٤)، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، تهران، انتشارات رشد.
٣. کاپلستون، فردریک (١٣٧٦)، *تاریخ فلسفه (از بنتام تا راسل)*، جلد ٨، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
4. Blumer H.(1969), *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*, Englewood cliffs, New Jersey: Prentice-Hall
5. Bush, P.D(1993), *The Methodology of Institutional Economics: A Pragmatic Instrumentalist Perspective*, PP:59-118.
6. Copleston, Frederick(1994), *History of philosophy, Bentham to Russell*, Continuum International Publishing Group, vol:8, Academi (2003), Paperback.
7. Commons J.R(1934), *Institutional Economics: Its Place in Political*

- Economy*, reprinted New Brunswick: Transaction Publishers,1990.
8. Dilthey, Wilhelm(1976), *Selected Writings*, ed. H.P.Rickman, Cambridge University Press.
 9. Dewey, J. (1929), *The Quest for Certainty*, New York.
 10. Dewey, J. (1938), *Logic: The Theory of Inquiry*, New York.
 11. Ferber R.& W.Z. Hirsch(1982), *Social Experimentation and Economic Policy*, Cambridge: Cambridge University Press.
 12. Falckenberg, Richard (2004), *History Of Modern Philosophy*, Blackmask Online: <http://www.blackmask.com>.
 13. Friedman M.(1953), *Methodology of Positive Economics*, in *Milton Friedman, Essays in Positive Economics*, Chicago, The University of Chicago Press, PP:3-43.
 14. Hodgson G.M et al. eds. (1994), *The Elgar Companion to Institutional and Evolutionary Economics*, in two volumes, Aldershot(UK): Edward Elgar.
 15. Hodgson G.M, John R. (2003), "Commons and The Foundations of Institutional Economics", *Journal of Economic Issues*, Vo.XXXVII, No.3, September,pp.547-576.
 16. James, W.(1907), *Pragmatism*, New York and London.
 17. Merriam S.B.(2001), *Qualitative Research and Case Study Applications in education*, San Francisco: John Wiley&Sons.
 18. Mucchielli A., ed. (1996), *Dictionnaire des methods qualitative en sciences humaines et sociales*, Paris: Armand Colin.
 19. Pierce C.S.(1878), *How to make Our Ideas Clear*, in *Pierce(1992)*,pp.28-55.
 20. ___(1905), *What Pragmatism Is?*, in *Pierce (1998)*,pp.331-345.
 21. ___(1992), *The Essential Pierce.Selected Philosophical Writings*, Vol.1, Bloomington: Indiana University Press.
 22. ___(1998), *The Essential Pierce.Selected Philosophical Writings*, Vol.2, Bloomington: Indiana University Press.
 23. Polanyi K.(1957), *The Economy as Instituted Process*, in *Granovetter M.&R. Swedberg, eds.(2001), The Sociology in Economic Life*, Oxford:Westview Press,pp.31-50.
 24. Russell, Bertrand (1945), *A History of Western Philosophy*, Simon and Schuster, New York, Fourth Printing.
 25. Tool M.R. ed. (1993), *Institutional Economics: Theory, Method, Policy*, Boston, Dordrecht, London: Kluwer Academic Publishers.

26. Usunier J., Easterby-Smith M. et R. Thore (2000), "Introduction à la recherche en gestion", Paris: *Economica*.
27. Veblen T.(1919), *The Place of Science in Modern Civilization*, New Brunswick: Transaction Publishers, reprinted in 2002.
28. Yefimov Vladimir(2003), "On Pragmatic Institutional Economics", *Paper for the EAPE Conference*, November 7-10, Maastricht, Netherlands.